

SID



سرویس های ویژه



سرویس ترجمه تخصصی



کارگاه های آموزشی



بلاگ مرکز اطلاعات علمی



سامانه ویراستاری STES



فیلم های آموزشی

کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی

کارگاه آنلاین
بررسی مقابله ای متون (مقدماتی)

کارگاه آنلاین
پروپوزال نویسی و پایان نامه نویسی

کارگاه آنلاین آشنایی با پایگاه های اطلاعات علمی بین المللی و ترند های جستجو

نگرشی بر تفکر انسان‌گرایی در غرب و ادبیات منظوم فارسی

افسانه رحیمیان

دانشجوی دکتری دانشگاه ارومیه و پژوهشگر مؤسسه ادب‌پژوهی شیعی

چکیده

یکی از نخستین مباحث مهمی که در هر جهان‌بینی و ایدئولوژی مورد توجه قرار می‌گیرد، «انسان و مقام انسان» است و فلسفه‌ها و جنبش‌های فرهنگی- انسانی گوناگون و ادیان متعدد هر یک به نحوی کوشیده‌اند جایگاه انسان در این عالم هستی و نحوه ارتباط او با خدای این جهان را تبیین کنند. برای نمونه، اسلام هنگام ظهور خود اعلام کرد که انسان مقصود نهایی در آفرینش جهان و پدید آمدن پی‌درپی موجودات بوده است. (هو الّذی خَلَقَ لَكُمْ ما فی الارضِ جمیعاً . . . بقره: ۲۹) و همه نیروهای موجود جهان در وجود او جمع است. (الذی أَحْسَنَ کُلِّ شیءٍ خَلَقَهُ . . . سجده: ۷) متفکران غربی نیز ریشه باورهای انسان‌گرایی و انسان‌شناختی را در اثبات توانایی‌های وجودی «خود انسان» می‌دانستند و او را چکیده و خلاصه جهان قرار داده و برایش کرامت ذاتی متصور بودند. پس هم در اسلام و هم در تفکر غربی انسان شأن و منزلتی والا دارد و اساس آفرینش و مبدأ هر تحول و تفکری می‌باشد. این جهان‌بینی‌ها درباره انسان به فرهنگ و ادب نیز راه یافته و می‌توان در بیش‌تر ادوار ادبی جهان، رگ و ریشه‌ای از آن را مشاهده کرد. این متن با نگرشی تطبیقی به تبیین اومانیسیم در شرق و غرب پرداخته و اختلاف دید آن را در اسلام و ادیان دیگر خاصه مسیحیت تحریف شده، به دست می‌دهد و به بازتاب این مکتب فکری در ادبیات منظوم فارسی در مفهوم متعالی و اسلامی آن می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: انسان‌گرایی، منزلت انسان، بینش اسلامی، تفکر غربی، ادبیات جهان.

مقدمه:

تا کنون در باره اومانیسیم - انسان‌گرایی یا انسان‌مداری - کتاب‌ها و مقالات متعددی نوشته شده است. این متن نیز با استناد به کتاب «اومانیسیم» دیونی دیویس و «فرهنگ اصطلاحات ادبی» سیما داد و انبوهی از مقالات علمی - پژوهشی موجود در این زمینه فراهم شد. همان‌طور که در بیشتر علوم، کشورهای اسلامی آغازگر علم و فن و تفکر و تحول بوده‌اند، در این زمینه نیز مطالعات نگارنده نشان داد انسان و عامل اصلی امتیاز او از دیگر موجودات - عقل و خرد - بیش از دیگر ادیان و جهان‌بینی‌ها طرف توجه و تمرکز اسلام بوده و خلافت بی‌چون و چرای او بر روی زمین و در یک کلام اشرف مخلوقات بودنش خاصه در صورت تقوا داشتن، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و هست. این متن نیز بدون هیچ نگرش جانبدارانه‌ای با تکیه بر منابع و مباحث موجود نشان‌گر این مهم است و رگ و ریشه این موضوع را در ادبیات منظوم فارسی آن از همان ادوار نخست سرایش شعر یافته و نشان می‌دهد انسان شرقی از عقل و خرد و حتی انسان بودنش در مسیر تعالی و رشد انسانیت و بشریت سود جسته و هرگز در اندیشه خدامحور نمودن انسان نبوده است.

پیشینه اومانیسیم:

اندیشه انسان‌گرایی و انسان‌محوری، از قرن‌ها قبل از میلاد مسیح، در تمامی ابعاد فرهنگی یونان باستان نمود داشت؛ خدایان، صفات و سجایا و حتی صورت انسانی داشتند، موضوع شعر و دیگر هنرها، انسان و سرنوشتش بود و فلسفه، به طور منطقی، در پی پژوهش نظری انسان درباره کیهان تحول پیدا کرد. با اشاعه مسیحیت در روم و دیگر نقاط اروپا و نضج گرفتن کلیسا، اوضاع دگرگون گردید. کلیسا، مدعی شد که یگانه حافظ حقیقت الهی در روی زمین است و علم و فلسفه خادم الهیات مسیحی است و از این رو، آموزش در انحصار صومعه درآمد و استقلال فردی در زندگی معنوی (آموزش و تفکر و پژوهش) و زندگی مادی و ظاهری، به کلی منتفی گردید. (یاکوب بورکها، ۱۳۷۶: ۹) انسان ناقص، ضعیف و گناه‌کار قلمداد می‌شد.

ریشه‌شناسی (etymology) اومانیسیم:

اومانیسیم واژه‌ای است با تاریخی پیچیده که به عقیده تونی دیویس (Tony davies) دامنه معانی ممکن و بسترهای آن به طریزی غیرمعمول گسترده است. به باور او، اگرچه آلمانی‌ها این واژه را وضع کرده‌اند، اما اعتبارنامه آن یونانی است؛ به این معنا که ریشه این واژه (hamilis)، humble از واژه لاتین humus به معنی خاک یا زمین است. (دیویس، ۱۳۷۸: ۱۶۸ و ۱۷۰) معنای لغوی واژه اومانیسیم در زبان فارسی، انسان‌گرایی یا انسان‌مداری است و معنای خاص آن جنبشی فلسفی و ادبی است که در نیمه

دوم قرن ۱۴ در ایتالیا پدید آمد و به کشورهای دیگر اروپایی کشانده شد. واژه‌شناسان، تعاریف گوناگونی برای آن بیان کرده‌اند، از جمله: اومانیسیم، نظامی اعتقادی است که بر نیازهای عمومی انسان تکیه دارد و راه‌هایی را برای حل مشکلات انسان می‌جوید. هم‌چنین بنیاد آن بر عقل استوار است، نه اعتقاد به خداوند؛ در فرهنگ انگلیسی آکسفورد نیز، اومانیسیم به نظامی فکری و اعتقادی تعریف شده است که نیازهای بشری را مورد اهتمام قرار می‌دهد و راه‌حل آنها را به جای ایمان به خدا از طریق عقل و خرد آدمی جستجو می‌کند.

خانم سیما داد در فرهنگ اصطلاحات ادبی، اومانیسیم را مرادف با انسان‌محوری و محوریت علوم انسانی آورده است. وی درباره پیشینه آن چنین می‌نویسد: در قرن شانزدهم اصطلاح *humanist* مشتق از عبارت لاتینی *litteraehumaniores* برای کسانی به کار می‌رفت که در زمینه علوم انسانی (*humanities*) یعنی صرف و نحو، بلاغت، تاریخ، شعر و فلسفه اخلاق فعال بودند یا تدریس می‌کردند. این مباحث بر محور کلاسیک و به‌ویژه فرهنگ لاتین استوار بود و این افراد هم خود را مصروف آموزش و یادگیری هر چه بهتر گفتار و نوشتار به زبان لاتینی می‌کردند. این عالمان حوزه علوم انسانی آثار بسیاری درباره مسائل تعلیم و تربیت، اخلاق و سیاست نوشتند که به طور عمده از آثار نویسندگان کلاسیک به‌ویژه افلاطون، ارسطو و سیسرون اقتباس شده بود.

همچنین او به این نکته اشاره می‌کند که انسان‌باوری در دوران رنسانس در اروپا شکل گرفت و بعدها دامنه آن به ادبیات نیز گسترش یافت. این فلسفه بر باور به توانمندی‌ها و قابلیت‌های انسان برای دستیابی به زندگی سعادت‌مند دنیوی در پناه خرد و اخلاق تأکید دارد. چنین نگرشی کاملاً خلاف فلسفه متافیزیکی قرون وسطی بود. در قرون وسطی اعتقاد بر این بود که زندگی در این دنیا هدف نیست، بلکه وسیله‌ای است برای راه‌یابی به بهشت جاویدان و دنیای باقی و از این‌رو انسان باید تمام سعی و تلاش خود را مصروف تزکیه نفس و تقویت ایمان خویش کند. یادآوری این نکته ضروری است که اومانیسیت‌های رنسانس بیشتر مسیحیانی معتقد بودند. آنها به جای دنیاگریزی و ریاضت مسیحیت در قرون وسطی بر دستاوردهای دنیوی انسان پافشاری کردند.

متفکران این حوزه در ایتالیا مارسیلیو فی چینو و پیکو دلامیر آندلا و در انگلستان اراسموس، سرتوماس مور، راجر آشام و توماس هابی بودند. در زمان ما اصطلاح اومانیسیت غالباً بر شخصی دلالت دارد که حقیقت را مبتنی بر تجربه انسانی و ارزش‌ها را مبتنی بر فرهنگ و طبیعت انسان می‌داند و مخالف دیدگاه کسانی است که کشف و شهود مذهبی و اعتقادی را ضامن حقیقت و ارزش‌ها می‌دانند.

متفکران انسان‌گرا عقیده داشتند که مطالعه و ملاحظه آثار نویسندگان و حکیمان روم و یونان باستان به‌خصوص افلاطون، ارسطو و سیسرون و پیروی از رهنمودهای آنان موجب می‌شود تا انسان دوره رنسانس به شکوه و عظمت دوران کلاسیک دست یابد و بار دیگر این اعتقاد کلاسیک‌ها که انسان را مرکز آفرینش می‌پنداشتند، مصداق پیدا کند. تأکید علوم انسانی در دوره رنسانس به‌طور کلی بر عظمت و محوریت انسان در جهان و بر اهمیت تحصیل دانش در حوزه ادبیات فلسفی و خلاق کلاسیک بود. اما گرایش این مطالعات بیش از آنکه متوجه ارزش‌های زیبایی‌شناسیک این آثار باشد، متوجه ارزش‌های کاربردی و اخلاقی آنها بود. همچنین بر اهمیت خرد در تنظیم زندگی دنیوی انسان و اولویت آن بر غرایز و شهوات حیوانی توجه داشتند. (داد، ۱۳۷۸: ۶۰-۶۳)

اگزستانسیالیسم سارتر:

فلسفه سارتر پس از جنگ جهانی دوم مطرح شد. او پس از چندی هوادار جریانات مارکسیستی فرانسه شد، ولی هیچ‌گاه وارد حزبی نشد. سارتر معتقد بود که اگزستانسیالیسم همان اومانیسیم است. به اعتقاد وی، اگزستانسیالیسم مبتنی بر وجود انسان است. باید توجه داشت که کی یرکه گارد و حتی بعضی از فلاسفه اگزستانسیالیست قرن حاضر، مسیحی و الهی هستند، ولی اگزستانسیالیسم سارتر بر پایه الحاد استوار است. به همین ترتیب می‌توان گفت که فلسفه او تحلیل غیرالهی موقعیت انسان پس از «مرگ خدا» است. جمله معروف نیچه «خدا مرده است» برای سارتر نقش کلیدی دارد.

اساس نگاه فلسفی سارتر به انسان این است که انسان را مختار می‌داند و بر این اساس به انکار هرگونه نیروی خداگونه که قدرت اختیار انسان را سلب کند می‌رسد. (البته خود سارتر بر این اعتقاد دارد که وجود خدا یا نادیده‌گرفتن وجود او، تأثیری بر اصالت بشر ندارد)؛ زیرا که او معتقد است انسان نمی‌تواند مختار باشد و محکوم به آزادی است، که این آزادی برای او مسئولیت انتخاب می‌آورد. البته این مساله کاملاً بر اساس خدای کلامی معتزله و اشاعره و هم‌چنین خدای کلامی مسیحی و خدای کلامی

یهودی صحت دارد. سارتر به وضوح به نفی خدا نمی‌پردازد بلکه معتقد است خدا انسان را به حال خود رها کرده است. انسان وقتی مختار باشد، باید مسئولیت هر انتخابش را بپذیرد.

انسان محکوم است، زیرا خود به این آزادی دست نیافته است و چون بی‌دلیل به دنیا آمده است، نسبت به تمامی کارهایش مسئول است. ما نخواسته بودیم ما را به صورت افرادی آزاد بیافریند. با وجود این، ما آزادیم و همین آزادی ما را محکوم می‌کند که برای تمامی اعمالمان تصمیم بگیریم. در این میان ارزش و هنجار جاودانه‌ای هم وجود ندارد که بتوانیم خودمان را با آن سازگار کنیم و به همین دلیل تصمیم‌گیری‌ها و انتخاب‌های ما اهمیت بیشتری می‌یابد. سارتر بر این نکته تأکید دارد که انسان هیچ‌گاه نمی‌تواند مسئولیت‌هایش را کتمان کند. ما نمی‌توانیم گوشه‌ای بنشینیم و ادعا کنیم که باید کار می‌کردیم و باید خود را با انتظارات جامعه تطبیق می‌دادیم، باید چنین می‌کردیم و باید چنان می‌کردیم، زیرا هیچ بایدی در کار نیست. انسان محکوم به آزادی است و کسی که خود را درگیر بایدها می‌کند، سعی دارد تا واقعیت‌های زندگی را کتمان کند و به توده‌ای بی‌هویت تبدیل شود. اما آزادی انسان به ما حکم می‌کند تا براساس وجود واقعی‌مان رفتار نماییم و چیزی باشیم که هستیم. نکته‌ای که سارتر مطرح می‌کند و در مورد تصمیم‌گیری‌های اخلاقی ما نیز صادق است این‌که ما نمی‌توانیم مسئولیت رفتارمان را به عواملی نظیر ضعف‌های انسان یا طبیعت بشر مربوط کنیم. گاهی اوقات مردان جاافتاده و پا به سن گذاشته‌ای را می‌بینیم که رفتاری مثل خوک دارند و تمام گناهشان را به پای این اشعار می‌گذارند که انسان، ضعیف‌النفس و جایز‌الخطا است. اما انسان ضعیف‌النفس وجود ندارد. این بهانه‌ها فقط به این خاطر است که مسئولیت خود را به عنوان انسان فراموش کنیم. اگرچه سارتر معتقد است که دلیلی برای زندگی وجود ندارد، نمی‌توان ادعا کرد که این نکته برای وی امری پذیرفته شده است و به عبارت دیگر سارتر پوچ‌گرا نیست. سارتر معتقد است که زندگی باید ارزش و معنا داشته باشد. ما باید ارزش و معنی زندگیمان را دریابیم، زیرا وجود داشتن یعنی به وجود آمدن وجود.

هدف نخست شکل‌گیری اومانیسیم غربی:

انسان‌گرایی، در اعتراض به عملکرد کلیسای کاتولیک برای بازگشت به یونان باستان در عصر رنسانس پدید آمد. هدف این جنبش فرهنگی آن بود که با توجه به متون کلاسیک فرهنگ باستانی یونان و روم همچون «ویژیل» و «هومر» نیروهای درونی انسان را شکوفا ساخته، دانش و زندگی اخلاقی و دینی انسان‌ها را از سیطره کلیسا آزاد کند. در واقع اومانیسیم جز کوشش برای بالا بردن مقام انسانی و شوق روزگار باستان و گره زدن فرهنگ جدید به آن چیز دیگری نبود. (آندره، ۱۳۷۷: ۳۲۷)

این پدیده در آغاز صرفاً دینی بود، اما رفته‌رفته جنبه سکولار به خود گرفت و عصر روشنگری، اوج بالندگی و شکوفایی سکولار شدن انسان‌گرایی است. مهم‌ترین مؤلفه‌ها و آموزه‌های این اندیشه، عبارت‌اند از: آزادی، نسبت اخلاق، تساهل و تسامح و دموکراسی.

آزادی:

اومانیسیم، در تضاد با تمام نظریه‌های جبرگرا، تقدیرگرا و معتقد به سرنوشت است. اومانیسیم به انسانی باور دارد که از گذشته تا کنون رشد کرده، دارای آزادی و حق انتخاب است و در یک محدوده مشخص، می‌تواند تعیین‌کننده سرنوشت خودش باشد. او، آزاد به دنیا آمده و از هر قید و بندی آزاد است و خود، باید سرنوشت خویش را رقم زند، زیرا به کمک خرد، می‌تواند حقوق خویش را تعیین نماید. بنابراین، هیچ نیازی به تعیین تکلیفی از مافوق طبیعت ندارد. از آن‌جا که دین و ارزش‌های دینی در ستیز کامل با آزادی و اختیار بی‌قید و شرط انسان هستند، بایستی از صحنه زندگی این جهانی بشر، حذف شوند. انسان‌گرایان مخالف با هر گونه استبداد عقیده و اندیشه و پیرو آزادی کامل بیان هستند؛ آزادی از قیود دینی و بدعت‌گذاری از آن جمله به شمار می‌آیند.

افراد جامعه، باید مجاز باشند تا بدون هیچ مانعی به شیوه پسندیده خویش زندگی نمایند و باورها و رفتارهای اخلاقی انسان‌ها، از هر گونه نژاد و ملیت، محترم بوده و شایسته مداراست. از اهداف اصول اخلاقی در باور اومانیسیت‌ها رسیدن به شادی و آزادی اخلاقی همه افراد بشر است. همچنین افراد جامعه باید از آزادی‌های سیاسی و دموکراسی، همانند حق تشکیل احزاب سیاسی، حق اعتراض علیه حکومت، برخوردار باشند. باید برنامه‌های گسترده اجتماعی با هدف ایجاد دموکراسی، صلح و معیارهای بالای زندگی براساس اقتصاد شکوفا، چه در بعد ملی و چه در بعد بین‌المللی، در سراسر جهان ایجاد شوند.

نسبیت اخلاق:

از دیدگاه اومانیست‌ها، ارزش‌های اخلاقی، هیچ منشأ فراطبیعی نداشته و صرفاً از تجربه‌های انسانی برخاسته‌اند و با قطع نظر از تجربه‌های انسانی، هیچ ارزش اخلاقی معنا ندارد. بنابراین، اخلاق را باید در درون زندگی انسان و نه بیرون از آن جست‌وجو کرد. اومانیسم، به اصولی اخلاقی معتقد است که تمامی ارزش‌ها و روابط انسانی را در بر می‌گیرد و هدف اصلی آن رسیدن به شادی، آزادی و پیشرفت اقتصادی، فرهنگی و اخلاقی همه افراد بشر بدون در نظر داشتن ملیت، نژاد و مذهب آنان است. با این اوصاف، معیار فعل اخلاقی، دردآور و رنج‌آور بودن یا نبودن آن است. فعلی خوب است که دردآور و رنج‌آور نباشد و فعلی بد است که توأم با ملال و آزادی باشد.

پس «هیچ ارزش و معیار کامل و مطلق اخلاقی مستقل از گزینش انسان، به طور فردی یا اجتماعی، وجود ندارد و ارزش‌ها متکثر و نسبی هستند».

بنابراین، آن‌چه از منابع خداپاورانه، مانند کتاب‌های آسمانی و سنت‌های ایشان، در مورد اخلاق آمده، تأثیر نمی‌پذیرد و تنها به زندگی آن روزها تعلق دارد و برای دنیای مدرن امروزی مفید نیست، زیرا هم انسان‌های امروزی با گذشتگان و انسان‌های آن زمان تفاوت دارند و هم تجربه‌ها و اوضاع جامعه امروزی با آن زمان متفاوت است. دیگر آن‌که، مباحث دینی سبب می‌شوند انسان، خود نباشد و اعتماد به خود را از دست دهد و به یک عالم ماوراء طبیعی وابسته باشد؛ در حالی که بایستی، انسان خودش باشد و برای خود تصمیم بگیرد. لذا به این نتیجه می‌رسیم که اصول اخلاقی و مبانی دینی، خیالاتی باطل و بیهوده هستند.

تساهل و تسامح:

اومانیست‌ها از تساهل و تسامح مطلق جانب‌داری کرده و به نوعی نسبی‌گرایی مطلق نیز در ارزش و معرفت معتقداند و به این دلیل حاکمیت هر دین و نظام ارزشی را تنها به خواست و اراده افراد یا جامعه وا می‌گذارند و تساهل و تسامح را در سه حوزه دین، سیاست و اخلاق مجاز می‌شمرند، اما در زمان ظهور این گونه تساهل و تسامح مردود است

مراحل تکوین اومانیسم:

اومانیسم به لحاظ سیر تکوین و تکامل به سه نوع مشخص و متمایز تقسیم می‌شود: الف) اومانیسم رنسانس؛ ب) اومانیسم روشنگری؛ ج) اومانیسم مدرن.

الف) اومانیسم رنسانس

دوران رنسانس را آغاز ظهور اومانیسم جدید در فرهنگ غرب می‌دانند. اصولاً، رنسانس خود پدیده‌ای اومانیستی است. رنسانس از نظر تاریخی به دوره‌ای از تاریخ غرب مربوط است که قرن‌های چهاردهم، پانزدهم و شانزدهم را در بر می‌گیرد. خاستگاه اومانیسم، در جهان غرب است. غربیان با انگیزه نجات بشریت از تعالیم دینی و اخلاقی کلیسا و فرار از سیطره آن در این دوره به تفکر اومانیستی روی آوردند.

ب) اومانیسم روشنگری:

روشنگری (*Enlightenment*) ادامه حرکت روشنفکری‌ای است که با رنسانس آغاز شده بود اما این بار به نحو شدیدتر در اندیشه و فرهنگ، روشنگری بر اساس خرد و عقل انسان بنا نهاده شده بود. این جنبش بواسطه این که در بدنه جامعه نخبه اروپا شکل گرفته بود و بیشتر مباحث، از سطح عموم مردم بالاتر بود، در بین اقشار پایین و متوسط جامعه آن‌چنان مخاطبی نداشت تا این‌که با حرکت‌های رادیکالی در آمیخت و به انقلاب فرانسه انجامید. روشنگری در ساده‌ترین معنای آن عبارت بود از خلق نظام تازه‌ای از افکار درباره انسان، جامعه و طبیعت و بیشترین اعتبار را برای عقل و خرد انسانی قائل بود تا جایی که این اندیشه مطرح شد که یک فرد تحصیل کرده می‌تواند هر چیزی را بداند؛ به عبارت دیگر، تمام جهان موضوع شناسایی اندیشه انسان است و کسی که توان اندیشیدن داشته باشد می‌تواند جهان را بشناسد. اندیشه وجود یک رشته تخصصی مبتنی بر هر یک از فعالیت‌های فکری یا فرهنگی آهسته آهسته ظهور کرد، این مفهوم که دانش روشنگری می‌توانست به حوزه‌های هم‌بسته‌ای تقسیم شود که هر یک حوزه عمل متخصصان مجاز آن حوزه بود، کاملاً با متفکران روشنگری بیگانه بود. از متفکران و اندیشمندان ادیب تأثیرگذار در عصر روشنگری می‌توان دیدرو، ولتر، روسو، مونتسکیو، کانت، آدام اسمیت، آدام فرگوسن و ساد را نام برد.

ج) اومانیسم مدرن

امروزه در قرن بیستم، هنگامی که نویسنده‌ای واژه «اومانیسیم» را به کار می‌برد، چیزی که از آن به ذهن متبادر می‌شود، فلسفه‌ای ضد دینی است که به صراحت بر کرامت انسانی بدون تکیه بر خداوند تأکید می‌کند. امروزه اومانیسیم مفهومی کاملاً عرفی (و چه بسا ملحدانه) یافته است؛ اما در قرن شانزدهم این واژه دارای معنا و مفهومی کاملاً متفاوت بود. اومانیسیت‌های سده‌های چهاردهم، پانزدهم و شانزدهم افرادی بسیار مذهبی بودند و به جای آن که درصد براندازی و الغای کلیسای مسیحیت باشند، در پی تجدید حیات آن بودند. در این دوره تمایل نوگرایی در فرهنگ و ادبیات و هنر پدید آمده بود. این حرکت جدید ادبی و هنری به ادبیات و هنر عصر باستان چشم دوخته بود. اومانیسیم در این قلمرو را می‌توان، گونه‌ای از اندیشه همراه با مبانی دنیای جدید دانست که انسان را کانون مرکزی عالم قرار می‌دهد. این قرائت از اومانیسیم که به «اومانیسیم روشنگری» معروف است، از زیرساخت‌های سکولاریسم به شمار می‌آید؛ به دیگر سخن، کشف اراده الهی، کانون اصلی توجه در حقیقت وجودی انسانی نیست، بلکه ساماندهی زندگی و جامعه بر پایه عقل خود بنیاد استوار است.

از دیگر نشانه‌های اومانیسیم مدرن در قرن هیجدهم (عصر روشنگری)، اعتماد و خوش‌بینی افراطی به توانمندی خرد آدمی و نقش سازنده علم تجربی در سعادت‌مندی ورستگاری بشر است. انتظاراتی که در مورد ترقی انسان داشتند حد و مرزی نمی‌شناخت. تصور می‌کردند که پیشرفت علمی و مادی، خود به خود خوش‌بختی و فضیلت به بار می‌آورد و انسان می‌تواند از این طریق، بهشت را در همین دنیا برای خود بسازد. در مجموع فلسفه تاریخ نوینی مطرح شده بود که قایل بود انسان در همین زندگی، فقط به مدد تلاش خود، به کمال دست خواهد یافت و تکنولوژی منشأ این رستگاری خواهد بود. این تفکر، نوعی آخرت‌اندیشی دنیاپرستانه بود.

انسان‌مداری و خدامحوری:

در اواخر قرون باستان محققان روحانیان، میان «علوم خدایی» که از کتاب آسمانی سرچشمه می‌گیرد مثل اعتقادات و احکام شریعت و قصص انبیا و کتاب مقدس و تفسیر و میان «علوم انسانی» که از طبیعت بشری و زمین، سرچشمه می‌گیرد مثل ادبیات زبان، منطق و تاریخ و غیره فرق گذارند. در واقع، دو مکتب اگزیستانسیالیسم و اومانیسیم یا به تعبیری دیگر مکتب‌های «انسان-شناسی» و «انسان‌گرایی» خدمات شایان توجهی به جهان مسیحیت کردند و عقاید تحریف شده و ناصواب منسوب به مسیحیت را همچون جبر مسلکی فلسفی ارسطویی افلاطونی و یا جبر مسلکی دینی که «بشر فطرتاً گنه‌کار و بد است» را کنار گذارند و به «اختیار انسان»، اعتراف نموده و از عقل محوری و آزادی، حمایت کردند. بر اساس آموزه‌های وحیانی اسلام، خداوند مرکز و محور هستی است و کل هستی بر مدار دایره ربانیت او قرار گرفته و همه عالم، عرصه حاکمیت بلامنازع ذات ربوبی به شمار می‌روند که گردونه زیست و حیات بشری و ارتباطات او نیز از سیطره ربوبی او خارج نیستند. بنابراین، هیچ کس از جمله انسان، نمی‌تواند شأن خدایگانی یابد و پروردگار زمین باشد، اما در عین حال، آموزه‌های آیین اسلام، مقام و منزلت آدمی را تا آن جا ارج می‌نهند که او را «خلیفه خدا در زمین» به شمار می‌آورند.

باید گفت اومانیسیم در مسیر بازیافتن کرامت، شأن و منزلت آدمی که مدعی بود دستگاه کلیسا آن را به تاراج برده است، راه افراط را پیموده و با تصویری منفی از انسان، او را هسته مرکزی و خدایگان هستی انگاشت که موجودات گیتی، در گرداگرد او قرار گرفته‌اند. پس، آدمی خدایگان زمین و غایت عالم پنداشته می‌شود که باید همه چیز در خدمتش قرار گیرد و رضایت و پایبندی او به خواسته‌ها و علایقش بر محوریت خداوند و توجه به فرمان‌های الهی و عمل به آنها، پیشی دارد.

می‌توان گفت اومانیسیت‌ها یعنی انسان‌گرایان اصطلاحی، بر سه اصل اصرار می‌ورزیدند؛ بدین قرار:

۱- «انسان‌محوری» و هدف بودن انسان، در وضع قوانین و سیاست و غیره؛ بنابراین اصل، هرآنچه برای انسان مفید نباشد، مردود است.

۲- «عقل‌محوری» در شناخت عقاید و تمام امور؛ در نتیجه آنچه مخالف عقل است، مردود است.

۳- «طرفداری از آزادی انسان در مقابل جبر مسلکی کلیسا و مسیحیت» که می‌گوید انسان‌ها پس از آدم ابوالبشر به دلیل خوردن آدم آن طعام ممنوعه را ذاتاً خبیث و شرور متولد می‌شوند و ذاتاً شرورند، اما اومانیسیت‌ها معتقدند که انسان شرور متولد نمی‌شود و ذاتاً آزاد و مختار است تا چه راهی را برود، راه خوب یا بد را یا مخلوطی از آنها و نیز حمایت و طرفداری از «اصالت آزادی انسان، در مقابل استبداد» در نتیجه حکومت‌ها آزادانه باید از طرف مردم انتخاب شود و همچنین در سایر امور همچون در انتخاب

عقاید نیز هر انسانی آزاد است. در نتیجه می‌توان گفت اومانیسم، عکس‌العملی بود در مقابل حرف‌های جبری مسلک و خلاف عقل کلیسا و نیز در مقابل استبداد حکومت‌های جبار و غیره.

حذف خدا و معاد از زندگی:

در آغاز، بیشتر کسانی که ندای انسان‌گرایی سر دادند، همانند اراسموس و شاگردش لوتر، خداپاور و مؤمن به کیش مسیحیت بودند و به امور مابعدالطبیعه و خدا و متافیزیک باور داشتند، ولی رفته رفته انسان‌گرایی به سمت و سوی بی‌دینی و انکار خدا و ماورای طبیعت پیش رفت؛ اگرچه اومانیست‌های خداپاوری نیز در دوره‌های بعد یافت می‌شوند. به طور کلی، بیشتر اومانیست‌ها با طرد و حذف موجودات ماورای طبیعی و خدا، از زندگی خویش، خویشتن را مالک و خداوندگار این جهان دانستند و به خود حق داده‌اند که برابر میل خویش، هر گونه تصرفی در جهان بنمایند. بنابراین باور، انسان در جایگاه خدا و بر کرسی اقتدار او نشسته و به جای او محوریت و اصالت یافته است. در نتیجه اگر خدایی باشد، به دلیل وجود انسان است!

اسلام و اومانیسم

طرفداران این تفکر، با هدف آزادی انسان از تمام قید و بندها و پرداختن به خود انسان و اصالت وی این نگرش را به وجود آوردند. هر چند از جهتی افراط‌گرایی ارباب کلیسا باعث شد تا عده‌ای به عقیده خود به خرد و عقلانیت روی آورند و انسان را از افکار و عقاید دینی و مسیحی برهانند. اما به نظر می‌رسد که در رسیدن به مقصد ناکام مانده‌اند؛ چرا که انسان را تا اندازه‌ای بالا بردند که در نتیجه انسان‌گرایی افراطی، مقام او را فروکاستند؛ یعنی انسان را مطلق انگاشتند و ویژگی بندگی را از او سلب و مقام فوق بشری برای او قائل شدند. در قرآن عقل معیاری ارزشمند است و اهل دوزخ را کسانی دانسته که به عقل، پشت کرده‌اند و در جهنم می‌گویند ما اگر از عقل هم پیروی می‌کردیم امروز در دوزخ نبودیم و در سوره انفال آیه ۲۲: پست‌ترین جنبنده‌ها کسانی معرفی شده‌اند که تعقل نمی‌کنند.

اگر اومانیسم، انسان‌محوری و گرمی‌داشتن انسان و اجرای عدالت و فضیلت اخلاقی و پیروی از عقل در مقابل خودخواهی بی‌جا و پیروی از جهل و خرافات تلقی می‌شود، این همان چیزی است که در اسلام نیز مطرح و مورد تأکید است و پیروان راستین اسلام در پی تحقق آن هستند و مهدی امت نیز در صدد پیاده کردن آن است تا دنیا را پس از آنکه پر از ظلم و فساد شده پر از عدالت و آبادانی کند و جانشین همان پیغمبری است که رحمه للعالمین است؛ یعنی رحمت است نه تنها برای مسلمانان بلکه برای همه جهانیان.

این مکتب انسان را محور ارزش‌ها قرار می‌دهد؛ یعنی اصالت به اراده و خواست او داده می‌شود. در این نظریه همه چیز از انسان شروع شده و به انسان نیز ختم می‌شود و هیچ حقیقتی برتر از انسان وجود ندارد. بنابراین اومانیسم در مقابل مکتب دین که بر اساس خدامحوری است، قرار گرفته است. از پیامدها و مؤلفه‌های اومانیسم می‌توان به سکولاریسم، خردگرایی و تجربه‌گرایی، تساهل و تسامح و دست‌آخر آزادی‌خواهی اشاره نمود. اومانیسم طرز تفکری است که مفاهیم بشری را در مرکز توجه و تنها هدف خود قرار می‌دهد؛ به عبارت دیگر، بشر را به روی گردانی از خالق خویش و اهمیت دادن به خود وجودی او فرامی‌خواند. بر این اساس اومانیسم نظام فکری مبتنی بر ارزش‌ها، خصایص و اخلاقیاتی که پنداشته می‌شود فارغ از هر گونه قدرت ماوراءالطبیعی، درون انسان وجود داشته باشند. در میان فیلسوفان ایرانی، شماری را می‌توان «انسان‌مداران اسلامی» خواند.

اومانیسم در ایران

در سرزمین‌های اسلامی چون ایران، با توجه بر تأکید دین اسلام بر خردگرایی و دانایی و سوگند خوردن پروردگار به قلم و کتابت، اندیشه‌های اومانیستی بسیار پیش‌تر از اروپا آغاز شده بود. عصر عباسی یکی از درخشان‌ترین روزگاران شکوفایی دانش و اندیشه در ایران و سایر ملل مسلمان است. اگر قرن ۱۵ میلادی را آغاز ظهور جدی اومانیسم غربی در آثار هنرمندانی چون لئوناردو داوینچی بدانیم، نهضت شعوبیه تأثیر ادبی خود را از همان اوایل قرن سوم هجری آشکار کرده است.

جنبش شعوبیه، خیزشی خردگرایانه بود که برای تقویت روحیه خردورزی به وجود آمد. در واقع این نهضت یا اومانیسم ایرانی _ اسلامی جنبشی بود که به دنبال انحصارطلبی بنی‌امیه که آرمان‌های اسلامی را در سایه قدرت‌طلبی و ازدیاد از یاد برده بودند، رخ نمود. ماهیت این حرکت اومانیستی با ژرف‌ساختی دینی و برگرفته از قرآن کریم بود. از این رو بسیاری از مومنان راستین با آن همداستان شدند. شعوبیه دو شاخه اصلی در ایران داشت که در ادبیات و شعر ما تا قرن‌ها ادامه داشت. شاخه نخست در حوزه عرفان

و تصوف و شاخه دوم شاخه خردگرایی بر مبنای دانش بود. از جمله این جریان فکری، اخوان الصفا بودند که با مقالات و رساله‌های علمی خود، موضوعات علمی را تشریح کردند و شک و شناخت را به مردم آموختند. آنان معتقد بودند که آغاز حرکت به سوی شناخت، شک است و با شک کردن اندیشیدن وجود پیدا می‌کند. از جمله مسائلی که حرکت خردگرایی در آثار اهل قلم جایگزین کرد، مسأله واقع‌بینی بود که در حقیقت با نوعی رئالیسم ابتدایی مطرح می‌شد. هدف اصلی اخوان الصفا وادار کردن مردم به خردگرایی و بینش علمی و ارائه دادن تعریفی جدید از انسانی آزاد بود. آنان در نیمه قرن دهم میلادی ظهوری سیاسی و علمی داشتند و پیش از دانشمندان اروپایی تا حدی به طبقه‌بندی علوم اقدام کردند.

جریان خردگرایی اومانیسم ایرانی _ اسلامی (شعوبیه) در کارنامه خود بزرگانی چون فردوسی، خیام، ناصر خسرو و . . . را دارد و تا حدی واقع‌بینانه است و چیزی به نام تقدیر را به رسمیت نمی‌شناسد.

بباید خرامید با هم‌رهان

چرا مهر باید همی بر جهان

ستاند ز فرزند پستان شیر

چنین است کردار این گنده‌پیر

(علی‌یف، ۱۹۷۰: ۲۴۵)

بنابراین در تفکر فردوسی بی‌توجهی به جهان به معنای پوچی آن نیست، بلکه او در اینجا انسان را بالاترین ارزش جهان می‌داند و با کلمه «هم‌رهان» به انسان اشاره دارد.

حکیم ابوالقاسم فردوسی اومانیست و حماسه‌سرای بزرگ شیعی در نیمه اول قرن ۱۵ میلادی از اندیشه‌های اومانیستی ایران سخن می‌گفت و شاهنامه را با اندیشه‌های خردگرایانه و حق‌طلبانه به اثری با ابعاد ژرف انسانی ارائه کرد.

ناصر خسرو در اواخر قرن یازده میلادی خردگرایی اومانیستی ایرانی (شیعی) را با نوعی واقع‌گرایی درآمیخت و نخستین نقد اجتماعی و سیاسی را در ادبیات ما پی‌ریزی کرد. تأکید او بر خردگرایی و استدلال علمی، با ژرف‌ساخت دینی و مذهبی است. ثمره این خردگرایی ستیز با تقدیر است که به بطلان اعتقاد به سرنوشت محتوم و خرافی می‌انجامد. انسان موجودی است که آزاد آفریده شده است و منهای برخی جبرهای طبیعی همچون پدر و مادر و محیط و نژاد هیچ چیز دیگری نمی‌تواند آزادی او را محدود کند. سایر جبرهایی که انسان با آن دست به گریبان است، عرضی و محتمل است. بنابراین فقر، بردگی، تبعیض و امثال آن از سوی خود انسان‌ها به یکدیگر تحمیل می‌گردد و ریشه در نابرابری‌های اجتماعی دارد.

این مقفع یکی از ایرانیانی است که تفکرات اومانیستی داشت. کلیله و دمنه گنجینه‌ای از فلسفه اجتماعی و اخلاقی است که با ارائه براهین عقلی به زبان داستان به اثبات رویکردهای خردگرایانه می‌پردازد. ابن مقفع برای ترجمه این کتاب، نثر عربی را به صورت ساده و روان برگزید تا مطالب کتاب برای همگان قابل فهم باشد. این حرکت او باعث بدبینی حکومت شد و او را به اتهام پیروی از مذهب مانی کشتند، زیرا او از پیشتازان حرکتی بود که می‌خواست با تکیه بر فلسفه و علوم، ملتی جدید با سازمان‌های اجتماعی و سیاسی جدید بنیاد نهد. انتشار آرای او را بعدها در آثار شیعیان انقلابی و اسماعیلیان و هنرمندانی مانند متنبی، ابوالعالی معری، اخوان الصفا و . . . می‌بینیم.

آشنایی ایرانیان با اندیشه‌های اومانیستی در شکل نوین آن، نخستین بار در قالب گرایش به وجه تکنولوژیک و صنعتی تمدن غرب آشکار شد و پس از مدتی به تلاش روشنفکرانی از قبیل میرزا ملکم‌خان، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا فتحعلی آخوندزاده و دیگر همفکران آنها به صورت منظومه منسجم فکری خاصی در ایران شناخته شد. انقلاب مشروطیت که خود مفهومی برگرفته از فلسفه سیاسی غرب و مبتنی بر اندیشه‌های آزادی، برابری، عدالت، سکولاریسم، لیبرالیسم و . . . است، یکی از دستاوردهای آشنایی ایرانیان با افکار انسان‌گرایانه غربی بود.

در مورد دو تن از روشنفکران ایرانی که در رواج اومانیسم نوین غربی مؤثر بودند مختصر توضیحاتی می‌آوریم. یکی از این غرب‌زدگان، پرنس ملکم خان ناظم‌الدوله جیره خوار دولت انگلیس بود که از طرف آن دولت، درجه پرنس دریافت کرده بود. وی در زمان ناصرالدین‌شاه اولین پایگاه خود را به نام فراموشخانه بنا کرد تا با لطایف حیل، اومانیسم یا به قول او آدمیت را در فرهنگ اسلامی ایران تزریق کند. وی علت تشکیل فراموشخانه را چنین بیان می‌کند: در اروپا که بودم سیستم‌های اجتماعی و سیاسی مغرب‌زمین را مطالعه کردم. با اصول مذاهب گوناگون دنیای نصرانیت و همچنین تشکیلات سری و فراماسونری آشنا گردیدم. طرحی ریختم که عقل سیاست مغرب زمین را با خرد دیانت مشرق به هم آمیزم.

یکی دیگر از مزدوران سرهنگ فتحعلی آخوندزاده بود که از طرف دولت روسیه به درجه سرهنگی مفتخر شده بود. وی بنا به اقتضای سیاست دولت روسیه چندگاه تغییر نقش داده و افکاری چون اومانیسیم، سیانتیسم^{۱۴} و گاه ناسیونالیسم و تغییر خط و در عین حال تز تبعیت ایران از روسیه تزاری را تبلیغ می‌کرد تا بدین وسیله خیالات باطلی که آزادی طبیعی و روحانی را از مردم سلب کرده و آنها را به دام اهل دیانت گرفتار کرده، از بین برود و عقل بشر حاکم مطلق شود. برای ترویج چنین بینشی سازمان مخفی و گسترده به اصطلاح بشردوستانه فراماسونری به کار افتاد. بیشترین تلاش صرف جذب روشنفکران و نویسندگان شد تا از راه بسط و گسترش نفوذ فرهنگی و ایجاد تزلزل در پایه‌های فرهنگ اسلامی، اسلام به عنوان بزرگترین مانع برداشته شود و راه برای استیلای همه‌جانبه استعمار خارجی فراهم شود. آثار و پیامدهای این طرز تفکر در روشنفکران زمان مشروطیت و سپس در فراماسون‌های خودفروخته و به‌طریق غیرمستقیم در بسیاری از روشنفکران ما بر جای ماند.

انسان قرون وسطی، انسانی بود که به‌وسیله کلیسای به انحراف رفته، به‌عنوان موجودی گناه‌کار مورد تحقیر آبی مسیحیت بود. کلیسای قرون تاریک که تعالیم ارزشمند حضرت عیسی(ع) را از یاد برده بود با تمام توان به ضدیت با دانش و فلسفه برخاسته بود، اما با ظهور هنرمندان اومانیسیت فلورانس و رسیدن به عصر روشنگری، انسان از سایه تاریک تفتیش عقاید (انگزیسیون) کلیسای کج‌اندیش بیرون آمد و در آفتاب خردگرایی، خویشتن خویش را باز شناخت.

اومانیسیم در ادبیات فارسی:

قرن‌های آغازین شعر فارسی _ سبک خراسانی _ دوران مجد و جلال طبیعت است. شعر فارسی نخستین گام‌های خود را در دامن طبیعت برمی‌دارد و به شدت وابسته طبیعت است. زیبایی‌ها و لطافت‌ها و در عین حال خشونت و قدرت و طبیعت ذهن شاعر را به خود پیچیده است. آدمی با بهت و حیرت به طبیعت می‌نگرد و مرعوب و زبردست آن است و خود را در برابر طبیعت ذره‌ای بیش نمی‌یابد. مدت زمانی طول می‌کشد تا آدمی از افسون طبیعت رهایی یابد و نگاهی دیگرگون به خود افکند. این بیداری آدمی یا نتیجه پیشرفت علم است یا فراگیر شدن دین در جوامع یا عادی شدن تجربه‌های شگفتی‌آفرین انسان از طبیعت یا نتیجه تغییر و تحول زندگی اجتماعی و رویدادهای تاریخی و سیاسی مانند تغییر حکومت‌ها و روی کار آمدن حکومت‌های دینی.

دومین دوره، یعنی سبک عراقی بیشتر به داشتن بینش درون‌گرایی معروف است؛ اما رسیدن از دیدگاه طبیعت‌گرایانه به دیدگاه عرفانی نیازمند گذر از مرحله‌ای حساس به نام «انسان» است که این مرحله گذار در شعر شاعران سبک آذربایجانی محقق شد. اگر قهرمان بی‌هماورد شعر سبک خراسانی طبیعت است، بی‌شک اسطوره نوپای شاعران سبک آذربایجانی، انسان است. هر شاعری در شعر خود پیوسته با دیگری در تعامل و کنش و واکنش مستقیم است. در سبک خراسانی، تعامل شعر با طبیعت است؛ اما در سبک آذربایجانی طرف معامله شعر انسان است. شناخت خویشتن که نخستین مرحله از مراحل طی طریقت و مقدمه شناخت حقیقت وجود است، از توصیه‌های اکید این شعر است. دروازه ورود به عالم کشف و درک، انسان است.

بدان خود را که از راه معانی
خدا را دانی ار خود را بدانی

(نظامی، ۱۳۹۰: ۴۱۱)

می‌توان گفت یکی از رویکردهای مهم سبک آذربایجانی توجه به انسان و عواطف و احساسات و هیجان‌های واقعی او در ابعاد مختلف زندگی اجتماعی و فردی است. در این عصر انسان قدرت یافته، رتبه خود را در جهان کائنات بالاتر کشیده، از جماد و نبات و حیوان پله‌ها بالاتر ایستاده، به خود و توانایی‌ها و نقشش در عالم هستی ایمان آورده و در یک سخن خود را کشف کرده است. توسعه دانش و پیشرفت حیات اجتماعی آدمی، «انسان» را پیش چشم شعر آورده است:

آدمیم رفیع ملک می‌کنم دعوی از آن سوی فلک می‌کنم
قیمتم از قامتم افزون‌تر است دورم از این دایره بیرون‌تر است
چون فلکم بر سر گنج است پای لاجرم سخت بلند است پای

(نظامی، ۱۳۷۴: ۴۲۵)

^{۱۴} سیانتیسم بینشی است که منتهی به جانشینی علم به جای فلسفه و مذهب شد و زمینه مناسبی برای پیدایش بحران‌های گوناگون فلسفی و اجتماعی و انسانی در غرب را فراهم آورد. (مرتضی مطهری؛ فلسفه اخلاق، تهران: صدرا، چ ۳۸، ۱۳۹۲)

انسان در این سبک «خود» را یافته، به ارزش خود پی برده است و نه فقط خود را زبردست طبیعت نمی‌داند؛ بلکه فلسفه وجودی همه طبیعت را خدمت به انسان می‌داند:

مقصود ز عالم آدم آمد مقصود ز آدم آن دم آمد

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۵۸)

همین خوشناسی ادبی به تدریج مقدمات روی کار آمدن شعر عارفانه و سبک عراقی را مهیا می‌کند. شاعران سبک آذربایجانی از روی قصد و کاملاً همگام با نیازهای عصر خود از تولیدات ادبی و هماهنگ با ظهور دین و عرفان در ادبیات، شعر خود را عرصه تجلی انسان کردند و به ابراز «خود» در مقام نماینده آدمی در این جهان پرداختند. تمام نمودهای زندگی اجتماعی انسان این عصر مانند بازی‌ها، سوگواری‌ها، آداب و رسوم، اطلاعاتش از علوم زمان، داستان‌های پیشینیان و حتی باورهای خرافی در شکل تلمیح و تمثیل در شعر این دوره نمایان است. در دوره‌های ادبی دیگر نیز به اشکال مختلف شاهد بروز مفهوم انسان‌گرایی و خردمحوری هستیم؛ برای مثال در دوره معاصر شعر متعهد نیز نمونه والای شعر عقل‌گرا است.

اومانیسیم در مکتب عرفای اسلامی

انسان در عرفان اسلامی جایگاه خاصی در هستی دارد. افزون بر اینکه همه قوانینی که در سراسر هستی حاکم است، برای انسان نیز به‌عنوان جزئی از جهان حکم‌فرماست و روابط ویژه‌ای میان انسان و خداوند وجود دارد که جایگاه بلند انسان را نشان می‌دهد. عشق دو طرفه که در آن، انسان‌گرایی و اصالت انسان به اوج خود می‌رسد؛ به‌گونه‌ای که تمامی مکتب‌های غربی و فلسفه‌هایی که در اصالت انسان (اومانیسیم) سخن گفته‌اند در مقابل این دیدگاه، بسیار ابتدایی به نظر می‌رسد. در عرفان اسلامی، انسان‌گرایی عارفانه و عاشقانه حاکم است؛ انسان به مرحله‌ای می‌رسد که در عین عاشق بودن معشوق خداوند می‌گردد: «یحبهم و یحبونه» (مانده: ۵۴) و نه تنها خلیفه و جانشین خداوند در زمین که جامع جمیع مراتب حضرات خمس، یعنی حضرت کون جامع می‌شود. برای چنین انسانی، مسئولیت اجتماعی معنای تازه‌ای می‌یابد و خدمت به انسان‌ها از روی عشق و محبت انجام می‌شود.

مرحبا ای عشق شورانگیز بی‌پروای دوست سوختی ما را عجب در آتش سودای دوست
در همه گیتسی جمال یار می‌بینم عیان عالم است آینه پیش طلعت زیبای دوست

(الهی قمشه‌ای، ج ۲، ۱۳۶۳: ۲۸۴)

عرفان، هستی را سرشار از عشق و محبت میان خلق و خالق می‌بیند و آن را اساس زیبایی و جمال مطلق الهی تفسیر می‌کند؛ در حالی که اومانیسیم غربی جنبه حیوانی انسان را در نظر گرفته، جهان را سرد و بی‌روح و جایگاه زندگی موقت دنیا می‌داند و پاسخ‌گوی پرسش‌های اساسی انسان درباره تفسیر هستی نیست. مقام انسان در عرفان اسلامی چنان بلند است که بر اساس آن می‌توان مترقی‌ترین قوانین را برای بشر به ارمغان آورد. در عرفان با دو عنصر عشق و زیبایی می‌توان به بهترین تفسیر از انسان دست یافت. در این دیدگاه انسان به خدا نزدیک می‌شود، همه هستی در او خلاصه می‌شود و از ماده فاصله می‌گیرد و به سوی آسمان عروج می‌کند:

بعد از این نور به آفاق دهم از دل خویش که به خورشید رسیدیم و غبار آخر شد

(حافظ، غزل ۱۶۶: ۱۱۰)

عطار نیشابوری نیز در داستان منطق‌الطیر که همه آن به مقام انسان اختصاص یافته است، همین مطلب را نتیجه می‌گیرد:

ما به سیمرغی بسی اولی‌تریم زانکه سیمرغ حقیقی گوهریم

(عطار نیشابوری، ۱۳۷۲: ۲۳۶)

در انسان‌گرایی عرفانی همین بس که اهمیت شناخت انسان و معرفت نفس را باید در وصول به رب جست‌وجو کرد؛ چنان‌که در زبان حکیم و عارف و وحی آسمانی، معرفت نفس در ارتباط با شناخت حق قرار گرفته، به انحای گوناگون بیان شده است که «هر که خویش را بشناسد، خدای خویش را خواهد شناخت». (آمدی، بی‌تا: ۲۳۲)

میرزا جواد ملکی تبریزی چنین انسانی را که به خدای خویش واصل و صفات الهی را دارا گردیده است، سرچشمه علوم و معارف می‌داند. (ملکی تبریزی، ۱۳۷۳: ۲۳)

نتیجه‌گیری:

بررسی اجمالی اومانیسیم و پشیننه آن در غرب و شرق (ایران) نشان داد که اسلام و آموزه‌های انسان‌سازانه آن همواره بر منزلت انسان به عنوان خلیفه الهی بر روی این کره خاکی توجه داشته است. همین اشرف مخلوقات نامیدن انسان گواهی می‌دهد که برترین مخلوق خداوند با پشتوانه سنن و آیین دینی می‌تواند به پایگاهی برسد که به تعالی و قرب حق نایل شود. ادبیات منظوم فارسی سرشار از مفاهیمی در ارج نهادن به انسان و شأن و منزلت والای او در پرتو تقوای الهی است. اگرچه سبک خراسانی مجال برای واگویی شاعر با طبیعت است ولی در همان دوره نخست نیز شاعر چه در پی منافع مادی و چه معنوی به مدح و ستایش ممدوحی می‌پردازد که در نظرش انسانی ممتاز است. در دوره‌های بعدی خود انسان مرکز اصلی توجه شاعر است. این انسان در سبک عراقی گاه همان انسان کامل یا پیر و مراد است. در ادوار دیگر خاصه در شعر معاصر و ادبیات پایداری و متعهد انسان در مفهومی وارسته و از جان گذشته حضور دارد.

می‌توان گفت نگرش غرب به انسان با خداگونه‌سازی آن و حذف خدا و امور متافیزیکی از عرصه هستی پیامدی جز سردرگمی و حیرت و دنیایی پر از استرس و آشوب ندارد؛ چراکه از دید آنان انسان به عنوان موجودی ذاتاً شرور آن چنان که باید و شاید نمی‌تواند به تعالی برسد.

منابع:

قرآن کریم.

- آمدی، عبدالواحد. (بی تا) «غررالحکم و درر الکلم»، تهران: بی‌نا.
- آندره، لالاند. (۱۳۷۷) «فرهنگ علمی و اعتقادی فلسفی»، ترجمه غلامرضا وثیق، تهران: فردوسی ایران.
- الهی قمشه‌ای، محی‌الدین مهدی. (۱۳۶۳) «حکمت الهی عام و خاص»، تهران: اسلامی.
- بورکهارت، باکوب. (۱۳۷۶) «فرهنگ رنسانس در ایتالیا»، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: طرح نو، چاپ نوبهار.
- خاقانی شروانی، بدیل بن علی. (۱۳۷۵) «دیوان اشعار»، تصحیح میرجلال‌الدین کزازی، ج ۱ و ۲، تهران: مرکز.
- داد، سیما. (۱۳۸۷) «فرهنگ اصطلاحات ادبی»، تهران: مراورید، چ ۴.
- دیویس، تونی. (۱۳۷۸) «اومانیسیم»، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز.
- سارتر، ژان پل. (۱۳۸۰) «گزیستانسیالیسم و اصالت بشر»، ترجمه مصطفی رحیمی، تهران: نیلوفر، چ ۱۰.
- عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین محمد. (۱۳۷۲) «منطق‌الطیور (مقامات الطیور)»، به اهتمام سیدصادق گوهرین، تهران: علمی و فرهنگی.
- علی‌یف، رستم. (۱۹۷۰) «شاهنامه فردوسی»، مسکو: انستیتوی خاورشناسی.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۹۲) «فلسفه اخلاق»، تهران: صدرا، چ ۳۸.
- ملکی تبریزی، میرزا جواد. (۱۳۷۳) «رساله لقاءالله»، سیداحمد فهری، تهران: طلوع آزادی، چ ۷.
- نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۹۰) «خسرو و شیرین»، تصحیح حسن وحیددستگردی، تهران: قطره، چ ۱۲.
- _____ (۱۳۷۴) «مخزن‌الاسرار»، تصحیح برات زنجانی، تهران: دانشگاه تهران.

SID



سرویس های ویژه



سرویس ترجمه تخصصی



کارگاه های آموزشی



بلاگ مرکز اطلاعات علمی



سامانه ویراستاری STES



فیلم های آموزشی

کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی

توجه: بررسی مقاله ای متون (مقدماتی)

کارگاه آنلاین
بررسی مقابله ای متون (مقدماتی)

PROPOSAL
پروپوزال

توجه: پروپوزال نویسی و پایان نامه نویسی

کارگاه آنلاین
پروپوزال نویسی و پایان نامه نویسی

ISI
Scopus

توجه: آشنایی با پایگاه های اطلاعات علمی بین المللی و ترند های جستجو

کارگاه آنلاین آشنایی با پایگاه های اطلاعات علمی بین المللی و ترند های جستجو